

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیگر ما بی حالی هایمان همین بحث را یک چیزی بگویم بگذرد بیشتر به مضمی وقت شبیه است ، عرض کنم که مطلبی را که بعد مرحوم آقای نائینی فرمودند اولاً چهار دلیل آوردند برای اینکه به اصطلاح مشتق وضع شده برای خصوص متلبس ، عرض کردم مطلب واضح است احتیاج به دلیل ندارد ارتکاز عرفی ما کاملاً در این جهت واضح است و اگر مطلبی آمد که خلاف ارتکاز عرفی ما باشد حتماً یک نکته‌ای درش هست بی نکته نیست وقتی مطلب واضح بود جای بحث ندارد ، بعد فرمودند بقی الکلام فی ما استدلل به القائل بالاعم وهو المرسل ۱۲۴ ، الاول تبادر الاعم ، البته ایشان بعد یک مناقشه‌ای می‌کنند که واضح است تبادر اعم که قطعاً نیست ایشان می‌گویند اگر کسی سابقاً ایستاده بود الان نشسته به او می‌گویند ایستاده به لحاظ آن حال تلبس است خوب واضح است مطلب تبادری ندارد .

الثانی عدم صحة السلب وفيه ما ما عرفت واضح است به نظرم در کفایه هم در یکی از این ها بحث مشتق یا صحیح و اعم ، فکر می‌کنم در صحیح و اعم : استدلل للخصم بوجوه الاول التبادر بعد هم می‌گویند وفيه ما عرفت حالا باز ایشان نوشته القائل بالاعم تعبیر کردن قائل به اعم به خصم در کفایه کانما دشمن آدم است بحث علمی دشمنی درش ندارد در کفایه دارد استدلل للخصم بوجوه ، عدم صحة السلب وفيه ما ، واضح است برداشت باطل است .

الثالث كثرة الاستعمال فی المنقضى وفيه انها دعوى واضحة اذ المسلّم هو كثرة اطلاق المشتق نه كثرت اصلا مشتق در هیات ، بحث اطلاق نیست ، اطلاق در اینجا عرض کردم مراد اطلاق در مقابل تقييد نیست در اصطلاح علما اطلاق گاهی به معنای در مقابل تقييد است گاهی در مقابل استعمال است یعنی به کار بردن مثلاً استعمال لفظ و اراده‌ی محل مثلاً اطلاق لفظ و اراده‌ی مستعمل مثلاً این اطلاق در اینجا این است اطلاق المشتق ولكن مجرد ذلك لا يكفي لان الاطلاق انما يكون بلحاظ ، واضح است اینها به لحاظ حال تلبس پیش می‌آید .

و بعد وبالجملة فرق بین ان يكون الى آخره مطلب خاصی ندارد آقایان مراجعه کنند .

بعد ایشان می‌فرماید نکته‌ای که هست نکته‌ی حال تلبس است و لذا به لحاظ حال تلبس ممکن است بر منقضى هم اطلاق بکند مثلاً کان قائماً به حساب قائم بود اما بحث این است که آیا واقعا به این شخص بالفعل می‌گویند قائم نمی‌گویند نه ، بعد متعرض نکته‌ای شدند که یک مقداری هم طولانی صحبت کردند و ما هم یک مقداری عبارت ایشان را می‌خوانیم .

وبذلك يظهر ضعف التمسك بأيّ السرقه والزنا تمسك کردند مثلا السارق والسارقة می گویند در مورد آیهی سارق مذکر اول آمده در مورد زانیه مونث چون آن سرقت بیشتر از مردهاست آن یکی هم بیشتر از طرف زن هاست . السارق والسارقة فاقطعوا ايديهما التين تمسك بهما القائل بالاعم ، وجه تمسكش واضح است به خاطر اینکه وقتی کسی مثلا ممکن است یک ماه قبل سرقت کرده حالا ثابت شد الان دستش را می برند با اینکه الان سارق نیست . ظاهر آیهی مبارکه سارق را باید دستش را برید این دیگر الان سارق نیست یک ماه قبل بوده است و کذلک آن مسالهی قبیحهی دیگر .

بتبعهما ان المشتقين فی الایتن انما استعمل فی الاعم من المنقضى واضح است دو ماه پیش سرقت کرده دستش را الان می برند . بلکه در یک روایت دارد حضرت مهدی که می آیند دست بنی شبیه را قطع می کنند لانهم سرقوا اموال کربلا ، هزار و خورده ای سال است . فی الاعم من المنقضى بل ربما يتخیل انه مستعمل فی خصوص المنقضى ، یعنی مراد این نیست که در حین سرقت اگر شما گرفتید دارد در خانه سرقت می کند دستش را ببرید نه حتی در خانه دیشب سرقت کرده صبح می آیند دستش را می برید . یا سرقت کرده بعد می آید بیرون دادگاه دستش را می برد منقضى است سرقت .

حيث انه بعد تحقق السرقة والزنا نستجير بالله يحكم عليه بالقتل والحد لوضوح انه لو لا تحقق الموجب للحد وانقضاء زمانه ولو أنا ما این ولو أنا ما می خواهد بگوید حین ، در حینش معتبر نیست و الا برای شدت مطلب بگوید ولو بعد اشهر مثلا ، لا يحكم عليه بالحد من القطع والجلد البته همین طور که معروف است در آیهی مبارکه در باب زنا جلد آمده یعنی شلاق زدن ، رجم در قرآن ذکر نشده است . لذا عده ای کمی ، از ما شیعه ها تازگی شنیدم بعضی ها شروع کردن نق نق زدن و اما در میان اهل سنت خوارج معروف است که قائل به رجم نیستند به اعتبار اینکه رجم در قرآن ذکر نشده است .

البتة یک قاعدهی کلی بعضی ها دیدم تفتن پیدا کردند اما چون خیلی وارد نبودند ملتفت نشدند ، در تورات احکام تند زیاد دارد نه حالا در کتاب مشنا در تورات حالا جایش نیست و الا عدهایش را من خودم دیدم مراجعه کردم مثل آتش زدن و قتل و اینها نسبتا زیاد دارد شدت دارد ، ادعا شده یک مقدار از احکام تند چون این دومی رفیق بود با یهودی ها و عبری بلد بود و نزد آنها به اصطلاح تورات را خوانده بود و عبری را هم می خواند ، تورات را می خواند به زبان عبری یک مقدار بعضی از این احکام تند ناشی از زمان اوست ، حالا این بحث لطیفی هست این بحث خوبی است نمی خواهم الان واردش بشوم و این یک آثار سلبی و ایجابی هم دارد یعنی این را ما در مباحث حدود متعرضش شدیم نکات فراوانی در اینجا هست یعنی لطایف فراوانی است که حالا فعلا اینجا جایش نیست .

و لکن آن چه که معروف هست پیغمبر یک مورد رجم کردند البته خود آیاتی که ما داریم آیات یک مقداری هم آنها خودش مشکل دارد حل آن آیات هم یک کمی مشکل دارد ، آن وقت در نتیجه آن چه که هست یکی جلد به کتاب الله یکی رجم به سنت رسول الله حالا آن رجم هم خودش باز مشکلات دارد یعنی آن رجم شخصی به نام ماعز ، کلمه‌ی معز در لغت عرب به معنی بز است ، ماعز یعنی بز دار ، صاحب بز بوده مثلاً اسمش ماعز ، خیلی اسم متعارفی نیست ماعز از اسماء غیر متعارف می‌خورد .

علی ای حال شخصی به نام ماعز آن هم درش اختلاف است که فرار کرد و سنگ به او خورد و فرار کرد بعد مردم دنبالش کردند و بعد زیر هم استخوان شتر را برداشت محکم به او زد و خورد به زمین و دو مرتبه رجمش کردند که پیغمبر فرمود اگر فرار کرد رهایش می‌کردید چرا او را رجم کردید همین فرار او توبه حساب می‌شود و نباید او را رجم می‌کردید .

می‌گویم آن قصه منشاء خیلی از احکام شده اولاً مثلاً پیغمبر حرفش را قبول نکردند چهار بار شهادت داد یعنی چهار بار آمد اقرار کرد شهادت نه اقرار ، چهار بار آمد اقرار کرد و لذا این در فقه ما هم منعکس شد که در باب اقرار چهار بار باید اقرار کند ، ابن حزم می‌گویند نه یک بار اقرار هم کافی است ، چهار بار نمی‌خواهد . غرض اینکه خیلی آن قضایا خیلی چیز شده اگر بخواهم الان فهرست وارش را هم بگویم خودش طولانی است .

ابن حزم می‌گوید یک بار هم کافی است ، می‌گوید این به خاطر این بوده که این ماعز ، اسمش که عجیب و غریب است او ادعا می‌کند که یک کمی هم اختلال حواس داشته آدم خیلی عاقلی نبوده است این چهار بار به خاطر این که پیغمبر می‌توانستند سوال می‌کردند که این آدم عاقلی هست عقلش درست است حرف‌هایش مربوط است نا مربوط است .

علی ای چون اینها در فقه اسلامی چون عرض کردم آن چه که ما الان خیلی برایمان مطلوب است آن کل فقه اسلامی را در کلیتش نگاه بکنیم خیلی تاثیر دارد فوق العاده و اعجب از آن هم این قصه‌ی این زن حمدانیه است که روز پنجشنبه امیرالمؤمنین شلاقش زدند روز جمعه رجمش کردند ، سنگسار فرمودند : جلدتها بکتاب الله و رجمتها بسنة رسول الله ، جمع بین جلد و رجم کردند که این هم خودش خوب سر و صدا شد ابن عباس است کیست اشکال می‌کند ، عده‌ای سر و صدا می‌کنند که چرا شما این کار را کردید خوب کتاب الله یک چیز است سنت رسول الله چیز دیگری است . عرض کردم این هم یکی از مواردی بود که برای امیرالمؤمنین اعتراض می‌کردند که شما چرا بین این دو تا حد جمع کردید .

یکی از حضار: اصلاً ثابت هست چنین چیزی ؟

آیت الله مددی: نص روایت هست دیگر. سراقه اسم این زن هم خیلی فعلا روشن نیست سراقه، سراقه، سراقه، نمی دانیم حالا چیست، مسلم از حمدان، یمنی بوده از عشیره ی حمدان، این را اینطور معنا کردند.

ما یک روایت واحد داریم من چند بار راجع به شان یونس به مناسبت های مختلف صحبت کردم یک روایت واحد است از یونس بن عبدالرحمن از امام صادق که اصلا این قصه دروغ است لم یکن ذلک فی عهد علی اصلا این قصه اساس ندارد این مطلب که حضرت جمع بین جلد و رجم، خیلی عجیب است. شیخ طوسی منفردا این روایت را آورده خودش هم رد کرده چون قائل به جمع نبوده مرحوم شیخ طوسی، شیخ طوسی گفته نقله یونس این از اشتباهات یونس است. یونس چنین غلطی را کرده به عکس است.

علی ای حال می گویم چون خیلی مطالب زیادی در اینجا هست و الان مشهورتر بین اصحاب ما در حدود چهار پنج نوعش می کنند یا عقد بسته یا عقد نبسته یا پیرمرد هستند یا پیرزن هستند یا جوان هستند یا مثلا محصن هستند محصن هم دو سه قسم می کنند اگر عقد بسته باشد یک جور نبسته باشد یک جور همین در همین کتاب های متعارف فعلی ما مثل منهاج الصالحین و تحریر الوسيلة اینها اگر نگاه کنید در بابش حدود چهار قسم یا پنج قسم کردند و توضیح کافی عرض کردیم که یونس معتقد بود که دو قسم بیشتر نیست یا جلد است یا رجم است این واقعیت ندارد این اقسام دیگر هیچ کدام واقعیت ندارد این که جمع بین جلد و رجم بشود بله این را به اصطلاح واقعیت ندارد و درست نیست صحیحش هم، آقایان ما چون روایات یونس را یک جا نگاه نکردند، بحث های فهرستی که بگوییم، عجیب است یونس در مجموعه ی روایاتش چون متفرق است مجموع روایاتش در باب زنا نستجیر بالله در مجموعه ی روایاتش ایشان قائل به این است که یا رجم است یا جلد است نه جمع است نه آن چیز دیگری که گفته شده است هیچ کدام از آن وجوه ثابت نیست رجم به سنت رسول الله.

آن سنت رسول الله هم متأسفانه خیلی ابهام آور است چون دارد که طرف فرار کرد پیغمبر گفت چرا این کار را کردید و عرض کردم این قصه جمع کردنش اینکه مناسبت دیگری می گویم حالا در قصه ی دیگری گاهی ما یکی از دوستان این قصه را قصه ی ماعز و قبلش و بعدش را اینها را

یکی از حضار: ماعز با عین است؟

آیت الله مددی: عین، از معز یعنی بز. میم الف عین ز با ز، می گویم اسمش به اسم متعارف ماها نمی خورد حالا خودش هم عقل درستی نداشته مشکل بیشتر قصه بله آن وقت یکی از رفقا گفت ما این را جمع کردیم مجموع روایات اهل سنت خیلی تقطیع دارند ما در بحث متن بحث تقطیع را مطرح کردید در میان اهل سنت تقطیع خیلی زیاد است فوق العاده زیاد است، یعنی از همان قرن سوم که شروع کردند مثل جامع صحیح مثل بخاری خود بخاری گاهی یک حدیث را پنج شش بار می آورد یک تکه اش را یک جا می آورد دو تکه اش را

یک جا می آورد ، این تقطیع در میان اهل سنت خیلی ، ایشان می گوید من که جمع کردم یک روایتش در ذیلش دارد که چرا او را کشتید آن وقت در یک روایت دارد که اگر علی در میان شما بود حکم و حق را به شما می دادم این را اهل سنت در جای دیگری آوردند . می گویم این بحث خیلی ، خیلی پراکنده و آثار من تازه یک آثار خیلی کمش را گفتم ، اگر بخواهم همه ی آثار بحث را بگویم ما شاء الله خیلی احتیاج به کار دارد و ادعا می کند که شب بود حضرت پیغمبر در شب این روایت را گفتند الائمه من بعدی اثنی عشر حدیث الائمه من بعدی اثنی عشر این در حقیقت بعد از قصه ی ماعز است .

خیلی عجیب است اگر این مطالبی که گفته شده راست باشد این تقطیع تا این جا ها رسیده باشد خیلی معلوم می شود حدیث کار دارد خیلی یک کار شدیدی دارد کار خیلی

یکی از حضار : در کافی با هم آمده است می فرماید اما لو کان علی حاضرا معکم

آیت الله مددی : ما داریم آنها نه ،

یکی از حضار : آنها جدا دارند .

آیت الله مددی : بله . دارد که اگر علی بود

یکی از حضار : ماعز بن مالک

آیت الله مددی : بله حالا برای پدرش یک چیزی ، ابن حزم که اصلا قبول نمی کند می گوید این چون یک کمی اختلال حواس داشت

چهار مرتبه و الا با یک مرتبه هم ما حد را جاری می کنیم .

عرض کردم این مساله خیلی حدود مختلفی پیدا کرده و عرض کردم یک دوران به اصطلاح این کارهایی که الان مثلا یک نامه ای هست

به عمر نسبت داده شده اگر اعلام الموقعین را باز کنید اعلام الموقعین ابن قیم ، ابن قیم مرد ملایی است انصافا شاگرد ابن تیمیه است ، از

ابن تیمیه خیلی جمع و جورتر است خیلی مرد با مطلعی است انصافا خوب کار کرده است . اعلام الموقعین می گویم با اینکه از آن خط

است و اعلام وهابیت معاصر است اما خوب علمش جای خودش است ایشان اصلا این کتاب را نوشته خیلی قشنگ است کتابش بسیار

کتاب قشنگی است ، اعلام الموقعین من رب العالمین جزو آثار خوب ایشان است زاد المعاد ایشان هم خیلی خوب است . فوق العاده

خوب است .

عرض کنم وقتی ما خوب می‌گوییم خوب عالم خودشان و یک نامه‌ای در اولش از عمر به شریح نقل می‌کند در باب قضاوت عین این نامه را ما از امیرالمؤمنین داریم مشکل کار این است . و این عرض کردم این جا هم باز یک رشته‌ی سر درازی دارد که من دیگر فعلا نمی‌خواهم وارد بشوم یک مقدار شواهدش سابقا متعرض شدیم در قضایای متعدد که حالا جایش این جا نیست .

به هر حال این مطلب را در ذهن باشد گاهی اوقات مثلا فرض کنید مسلما ابو بکر یک نفری را در آن جنگ‌های مرتدین یک شخصی را به نام فجاءة الاسلامی سوزاند ، نوشتند کیفیت سوزاندن را آورد در شهر مدینه هیزم جمع کردند ، قمت به معنی قمات ، قمات یعنی به اصطلاح ما قنداق بچه که قنداق می‌کنند این را قنداقش کردند با طناب و اینها و انداختش در آتش خوب سر و صدا کردند مخالفین که چرا تو مخصوصا این حدیث را گفتند که لا یعذب بالنار الا رب النار چرا شما این کار را کردید چرا او را سوزانید سوزاندن نیست خیلی و از ابوبکر هم نقل کردند لیتنی لم افعل ثلاثا ، لیتنی لم احرق فجاءة بالنار این را دارند .

آن وقت شیعه‌ها هم درآوردند که یک کسی بلا نسبت عمل لواط انجام داد علی بن ابی طالب او را سوزاند احتمال دارد این را برای توجیه عمل آن آقا سوزاندن آن آقا ، عرض کردم متاسفانه سندش هم نزد ما الان موجود است فتوا هم فعلا بر همین است در کتاب‌هایی که عرض کردم فتوا بر همین سوزاندن است که ما قبول نکردیم .

علی ای حال الان عجیب این است که در کتاب ابن حزم دیدم در جای دیگر ندیدم که شخصی به نام فجاءة‌ی اسلامی در کوفه لواط کرده علی بن ابی طالب او را سوزاند اسمش هم دقیقا اسم همان که ابوبکر سوزانده بود که مسلما همانی که ابوبکر خودش گفت لیتنی لم احرق فجاءة بالنار اسم این را هم دقیقا همان اسم آوردند به همان سوزاندن و همان اشکالات و همان اشکالات صحابه و ابن عباس اشکال کرد لا یعذب بالنار الا رب النار والی آخر مطالب آقایان نگاه کنند.

به هر حال آقا این که ایشان در اینجا جلده فرمودند جلد بکتاب الله است رجم ، بله آقا ؟

یکی از حضار : نعوذ بالله لواط کار را بخشیدند نمی‌دانم سوزاندن کجا دارد ؟

آیت الله مددی : سوزاندن چرا دیگر بعد گفت توبه کردم درش آوردند در یک روایت درش آوردند . البته در مرتدین هم همین حرف را

زدند در عبدالله بن سبا که گفت تو خدایی دارد که او را در یک چاهی انداخت و بعد هم یک چاه

یکی از حضار : آنجا دود است

آیت الله مددی : دود است سوزاندن نیست شبیه سوزاندن است .

علی ای حال خیلی این قسمت تاریخ اسلام خیلی کار دارد انصافا این را خیلی باید کار کرد .

بعد مرحوم آقای نائینی می خواهند از این مطلب جواب بدهند و لكن لا یخفی علیک لان المشتق فی الایتن لم یستعمل فی المنقضى بل لا یمکن ان یمکن ، یمکن خوب یمکن ، لان المشتق انما جعل فی الایتن موضوعا للحکم ومن المعلوم انه لا یعقل تخلف الحکم عن الموضوع ولو آنا ما والا لزم ان لا یمکن المشتق وحده موضوعا بل کان مضی الزمان ولو آنا ما له دخل فی الموضوع والمفروض ان المشتق تمام والحاصل ان کل عنوان اخذ موضوعا لحکم من الاحکام ، این موضوعی که گرفته می شود ایشان می گوید دو جور است به طور کلی حالا من مختصر بگویم .

ما به یک جهتی عبارت ایشان را خواندیم ، مثلا حیض ، نسبت به حیض که آثار خاص دارد آن ما دام حیض موجود است اما نسبت به سرقت که آن آثار حد دارد آن لازم نیست که مادام در حین سرقت ، هر وقت سرقت محقق شد .

فلا یخلوا اما ان یمکن اخذه لمجرد المعرفة من دون ان یمکن له دخل فی الموضوع ، این سرقت است . واما ان یمکن له دخل فيه وهذا ایضا علی قسمین لانه اما ان یمکن له دخل حدوثا و بقاء این در باب حیض است . بحیث یدور الحکم مدار فعلية العنوان كما فی مثل وطی حرمة وطی حیث ان الحرمة تدور مدار فعلية الحیث و اخرى یمکن له دخل ، آن یکی گفتم سرقت اشتباه بود این سرقت است . و اخرى له دخل حدوثا فقط كما فی عنوان السارق والزانیه وفي کلی القسمین انما یمکن الحکم بلحاظ التلبس فرق نمی کند و لا یمکن ان یمکن بلحاظ الانقضاء ، این لا یمکن اشکال ندارد .

لان المفروض ان العنوان هو الموضوع للحکم فلا بد ان یمکن الحکم بلحاظ التلبس اذ لو اخذ بلحاظ الانقضاء لم یلزم ان لا یمکن العنوان تمام الموضوع بل کان مضی الزمان له دخل حالا الحمد لله اینجا که چاپ کرده و یلزم الخوف والا در چاپ های قدیم نوشته خفی یعنی هذا خلف .

وبالجملة: لا اشکال فی ان السرقة والزنا علة للحکم بالجلد والقطع ولا یمکن تخلف الحکم عنهما ، وليس الحکم بالجلد والقطع وكذا سائر الحدود من الاحکام التي يتوقف استمرارها على استمرار موضوعاتها ، كما فی مثل حرمة وطی الحائض ، حیث ان الحرمة فی کل زمان يتوقف على ثبوت الحائض فی ذلك الزمان ، من مخصوصا عمدا همه اش را خواندم امروز لا ان یمکن حدوث الحیض فی زمان كافيا فی بقاء الحرمة ولو مع عدم التلبس بعنوان الحائض ، بداهة ان الامر لا یمکن كذلك

یکی از حضار : ببخشید اینجا اسم تعلیل را آوردند حیثیت تعلیلی و تمهیدی که می فرماید قابل طرح نیست .

آیت الله مددی : حالا یک چیزی عرض می کنیم .

وهذا بخلاف باب الحدود، فانه يكفى في ترتب الحكم بالحد التلبس بالعنوان آنما، وبعد التلبس يبقى الحكم إلى ان يمتثل، يمتثل يعنى تا اینکه آن حد جاری بشود، ولا يتوقف بقاء الحكم على بقاء الموضوع في كل آن. فظهر: ان في مثل آية السرقة والزنا لا يمكن ان يراد من المشتق المنقضى ولا اعم منه ومن التلبس، بل لا محيص من ان يراد منه خصوص المتلبس لئلا يلزم تخلف الحكم عن موضوعه. عرض کردیم این مطلبی که ایشان فرمودند خوب این مطلب درست است اما مثال حیض زدند نه این مثال حیض نمی خواهد ما بعضی وقت ها در بعضی جاها همان حین را هم حساب می کنیم. مثلاً در روایت معروف دارد لا یزنی زانی حین یزنی و هو مؤمن، ببینید اینجا انقضاء مراد نیست اینجا حین تلبس و حین فعلیتش است یعنی مثل حائض است ایشان خیال کردند زنا غیر از حائض است نه مثل همان است. روایات و احکامی که داریم مختلف است.

مثلاً نستجیر بالله اگر حین یزنی باشد حین یزنی مومن نیست اما ممکن است بعد توبه کند و مؤمن بشود. بله اگر حد بر او جاری شد توبه هم کرد حد هم جاری شد یکره امامة الجماعة، اما اگر حد جاری نشد فرض کنید نستجیر بالله زنا کرده حد هم جاری نشد کراهت امام جماعت را ندارد کراهت برای جایی است که حد جاری بشود محدود حد بر او جاری بشود کراهت دارد که امام جماعت بشود. پس این که ایشان فرمود مسالهی حیض نمی خواست مسالهی حیض مثال بزند همین این آیهی زنا حدیث زنا، ببینید لا یزنی الزانی حین یزنی، این مراد این است که یک آثاری را بار می کند بر خود عمل حین عمل، لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن من نمی خواهم حالا حدیثش را، این حدیث یک حدیثی است از پیغمبر نمی خواهم وارد بشوم حدیث هم کامل نخواندم یک ذیلی هم دارد. علی ای حال لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن.

عرض کنم که باز برای توضیح بیشتر که اگر ایشان تبه می فرمودند به نظر من خوب بود برای این مطلبی که ایشان آوردند، چون ایشان گفتند مثل حیض نیست خوب الان اینجا می گوید حین یزنی دارد این مثل حیض است.

یکی از حضار: برای بعدش می گویند دیگر چون حیض اتمام دارد

آیت الله مددی: می گویم گفتن می گویم اما خوب استظهار بکنیم

عرض کنم ما یک آیهی دیگری در قرآن داریم که هم در اهل تفسیر اختلاف دارند هم فقهاء درش اختلاف دارند، الزانی حالا نمی دانم

نگاه کنید الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة او الزانیة لا ینکحها این اول زانی است یا اول زانیة حالا من یادم رفت.

یکی از حضار: الزانیة لا تنکحها

آیت الله مددی: الا زان او مشرک والزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة.



بینید در اینجا محل کلام است و حرم ذلک علی المؤمنین لذا بعضی ها هم که کمی اعواج سلیقه داشتند به من می گفتند از این آیه معلوم می شود که ازدواج با زانیه اصلاً حرام است یا با مرد زانی .

علی ای حال در عده ای از روایات ما زانی و زانیه تفسیر شده به مشهوره زنی که مشهوره است خوب مشهور هم عده ای هم گفتند کراهت دارد به خاطری که ان الحرام لا یحرم الحلال روایت زیادی داریم که الحرام لا یحرم الحلال حالا این بر فرض هم که زنا کرده نکاح را که حرام نمی کند نکاح حلال است .

عرض کنم احتمال قوی تر در آیهی مبارکه کلمه ی ینکح در اینجا به معنای خود عمل جنسی باشد نه عقد باشد ، یعنی به عبارت دیگر زنی که عمل زشت انجام می دهد خیال نکند آن مردی که با او این کار را می کند یک مرد شریفی است یک مرد بزرگواری است او هم مثل خودش است ، آدم کثیفی است . الزانیة لا ینکحها ، خیال نکند آن طرف مقابل آدم شریفی است اگر این نستجیر بالله الزانیة والزانی ، هر دو مثل همدانند یا بی دین است یا بی عفت است مثل خودش ، مردی هم که زنا می کند خیال نکند مثلاً با یک زن شریفی مثلاً با یک زن محترمه آن هم مثل خودش یک فرد کثیفی است .

یک احتمال این است که مراد از نکاح در اینجا خود عمل جنسی باشد ، آن وقت معنای آیهی مبارکه این می شود زنی که عمل زشت انجام می دهد آن مرد هم مثل خودش است هر دو مثل همدانند هر دو از یک وادی هستند آن مردی هم که عمل زشت انجام می دهد هر دو از یک وادی هستند ، شما ممکن است بروی دزدی بکنید از خانه ی یک مرد بسیار بزرگوار شریف جلیل القدر لازم نیست که اگر دزدی کردید آن خانه هم مرد پستی باشد مثل شما دزد باشد این طور نیست که اگر شما از خانه ای دزدی کردید آن خانه هم مثلاً دزد باشد .

اما در باب زنا نستجیر بالله یا اگر به شخصی دروغ گفتیم لازم نیست که آن شخص هم مثل خودت دروغگو و پست باشد بسیار آدم بزرگواری است به او دروغ می گویی ، اما طبیعت زنا این جور است آن که با تو این کار را می کند آن هم مثل توست هر دو مثل هم هستید ، یکی از حضار : ممکن نیست یک عمل وضعی را بیان می کند ؟

آیت الله مددی : این حرّم وضعی نیست این حرّم یعنی حرّم الزنا علی المؤمنین ، یعنی مؤمن زنا نمی کند نه حرّم نکاح معلوم شد و حرّم ذلک علی المؤمنین ، انسان مؤمن و عفیف است که زنا نمی کند چه زن باشد چه مرد باشد .

اگر این آیهی مبارکه را این جور معنا بکنیم این هم مثل حین یزنی است یعنی این آیه نظر دارد به حین خود عمل ، یعنی زنی که این عمل زشت را انجام می دهد در حین عمل خود آن مرد هم مثل خودش پست و بی دین و بی شرف و بی ناموس است ، مردی هم که انجام می دهد آن زن هم مثل خودش است . دقت کنید ، نه الزانیة لا ینکحها الا الزانی ، دقت کنید .

اما در مورد حد این طور آمده الزانیة والزانی فاجلدوا فاء آمده ، دقت کردید ؟ این که ایشان می گوید ولو زمان متاخر اصلا توجه ، ببینید دو تا آیه است هر دو در باب زانیه است یکی بدون فاء است یکی با فاء است خیلی عجیب است ، الزانیة لا ، نگفت فلا ینکحها گفت لا ینکحها ، این اشاره به حین خود عمل است . یعنی در خود حین عمل آن طرف هم مثل توسست اگر تو آدم پستی هستی ، بی ناموس هستی ، بی شرف هستی آن مرد هم مثل توسست ، دقت کردید ؟ خیلی عجیب است این دو تا آیه با همدیگر یکی فاء ندارد .

و لذا نکته ای که در آن دو تا آیه ی مبارکه ولو بعد باشد حد جاری می شود وجود کلمه ی فاء است . السارق والسارقة ببینید فاقطعوا فاء آمد ، فاء برای تعقیب نه یک چیز دیگر ، تاخیر بلا تراخی ، فاء و ثم ، ببینید یعنی کانما کسی که متلبس به سرقت شد بعد او را دستش را ببرید فاقطعوا ، یعنی این مطلبی را که مرحوم نائینی با اتعاب نفس فرمودند فرق گذاشتند بین حیض ، دقت کردید می خواستند فرق بگذارند بین حیض و بین سرقت بین حائض و بین سرقت .

اولا معلوم شد احتیاجی به حائض نداریم در خود قرآن داریم حالا غیر از حدیث یعنی می شود این مطلب را یا با کلمه ی حین ، لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن این با کلمه ی حین یا بدون کلمه ی حین این طوری الزانیة لا ینکحها ببینید الا زان این ناظر به حین عمل است یعنی در حین عمل که این زن عمل زشت انجام می دهد بی ناموسی انجام می کند خیالش راحت باشد آن مرد هم مثل خودش است ، مرد که انجام می دهد خیالش راحت باشد آن زنیکه هم مثل خودش است .

یکی از حضار : مشرق حکم را چه کارش کنیم ؟

آیت الله مددی : یا بی دین است یا بی ناموس است دیگر .

این ولذا این و حرّم ذل علی المؤمنین نه مشرک است و نه بی ناموس و حرّم ذلک ، و حرّم ذلک یعنی حرّم الزنا خود زنا نه حرم النکاح نه ازدواج کردن عقد کردن روشن شد ؟

پس بنابراین مرحوم نائینی به نظر من به جای مثال حیض حالا چه کارش کنیم حیض در هر زمانی که حیض هست فارغا باید در ، نه ظاهر خود ، عرض کردم یکی از مسائل خیلی مهم ما غیر از تصویر مطلب لسان دلیل را هم نگاه بکنیم در آن جا که حد آمد السارق والسارقة فاقطعوا فاء آمد .

یکی از حضار : فاء چون فعل امر است تفاوتی ندارد ؟

آیت الله مددی : نه چه فرقی می کند ؟

پس اگر سارق محقق شد ، پس .

یکی از حضار: ولو بعد سارق به او نگویند.

آیت الله مددی: ولو نگویند احسنتم.

من فکر می‌کنم اگر مرحوم، روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟ اگر مرحوم نائینی در باب زنا به آن حدیث، آن حدیث حالا لطفش این است که چون معنای اسمی است حین یزنی دارد اینجا معنای هیات است الزانیة لا ینکحها ببینید نه الزانیة فلا ینکحها، اگر می‌گفت الزانیة فلا ینکحها احتمالا نکاح مراد عقد بود یعنی اگر زنی زانیه شد بعد به اصطلاح کسی او را با او عقد نکند الا زانی و مشرک ببینید اما الزانیة لا ینکحها در حین نکاح اگر زانی هست در حین نکاح این هم یا بی ناموس است یا بی دین است مثل خودش.

اما در باب آیهی سرق و در باب آیهی زنا فاء آمد به نظر من اگر مرحوم نائینی این جور وارد می‌شد خوب یک مقداری هم علمای ما خیل با قرآن انس ندارند اگر با انس با قرآن بود مطلب به نظر من خیلی روشن بود، السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما، دقت کنید فاقطعوا، فاء آمد.

یعنی بعد از اینکه ایشان سارق مشخص شد بعد دستش را ببرید و لذا در اینجا بعد ممکن است طول بکشد مثلاً همان وقت ببرندش دادگاه به هر حال دست بردن بعد از سارق شدنش است اجراء حد بعد از آن است این هم راجع به این.

یکی از حضار: اجرای حد از طرف حاکم نیست.

آیت الله مددی: چرا آنجا ممکن بود بگوید، بگوید الزانیة فلا ینکحها، کسی که زانی بود، زنی که زانی بعدها مرد فقط زانی با او نکاح بکند، ممکن بود بگوید.

یکی از حضار: این که فرمودید خیلی عجیب غریب است این که گفتن ندارد که زانی فقط زانیه با زانی هست.

آیت الله مددی: نه معنای روشنی است، تصادفاً یعنی زنا یک جوری است که طرفین مثل هم هستند و حرّم ذلک علی المؤمنین، اگر زن هم زانیه شد مرد نباید باشد اگر مرد شد این دیگر مؤمن نیست این یا مشرک است یا زانی است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين